

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نشریه زیار – لطیف از کابل

۱۷ می ۲۰۱۹

داستان رنج آور

چندی قبل به دیدن دوست خود که در یک کاشانه کار می کند، رفتم. در آنجا با سه برادر یازده، هشت و پنج ساله روبه رو شدم که با شیطنت های طفلانه و معصومانه توجه هر انسان را به خود جلب می نمود. این اطفال شبانه در آشیانه زندگی می کنند، اما دو برادر بزرگتر از طرف روز برای پیدا کردن لقمه ای نان به کار های چون موتر شوئی، دست فروشی، اسپندی گری، خریطه فروشی و کارهای شاق دیگر در بازار مصروف می شوند و شبانه دوباره به آشیانه بر می گردند. داستان این سه برادر چنین است :

مسئول آشیانه که از شب ها در جاده ها جهت آگاهی از وضعیت ناهنجار اطفال بی سرپرست و بیچاره در کوچه و بازار گشت و گذار می کند، تصادفاً به این اطفال بر می خورد که با چهارسگ در زیر سایه بان قصابی خوابیده اند و یگانه لحاف گرم برای شان همین سگ ها می باشد. مسئول آشیانه اطفال را از خواب بیدار می نماید و با خود به آشیانه می آورد و اطفال با یک صدا خواهان بودوباش با رفقای شبانه خود (سگها) هستند و مسئول مجبور می شود تا سگها را با اطفال به آشیانه انتقال دهد.

صبح وقتی مسئول آشیانه جویای احوال این اطفال می شود و می خواهد از سرگذشت زندگی شان خبر شود، برادر بزرگتر چنین می گوید: «ما یک فامیل هفت نفری هستیم، پدرم در دولت کار می کرد و طالبان به خاطر این که پدرم در دولت کارگر بود او را تا اندازه ای زدند که از پا افتاد. پدرم را از ساحه طالب ها نیمه جان پیدا کردند و به کابل انتقال دادند. دولت هم کدام رحمی بالای پدرم نکرد و هیچ توجه به تداوی او نکرد. بعد از لت و کوب پدرم توسط طالبان، از یک طرف وضعیت جسمی پدرم بسیار خراب شده و هیچ درست راه رفته نمی تانه و از طرف دیگر بسیار بد خلق شده و با هر کس دعوا می کنه و زندگی ما پر از رنج و عذاب شده است. پدرم برای ما تعیین درآمد کرده و ما سه برادر روزانه باید هر کدام ما ۲۰۰ افغانی به خانه ببریم، در غیر آن با خشم و غضب پدر خود مواجه شده و لت و کوب می شویم. بعضی شب ها که پول کمتر به دست می آوردیم، مجبور می شدیم که به خانه نرویم و در بیرون بخوابیم تا از لت و کوب پدر در امان بمانیم. به مرور زمان با چند سگ آشنا شدیم که شب ها یکجا باهم در زیر سایه بان قصابی می خوابیم. برادر هایم به این سگ ها نام های بالشت و لحاف گذاشتند.»

سرنوشت غم انگیز این اطفال خیابانی واقعیت ده ها و شاید صد ها هزار طفلی است که به دلیل فقر گسترده و وضعیت فاجعه بار اقتصادی به شکل غیر انسانی و بدون کوچکترین امکانی شب و روز شان را به سر می برند. ما

در کشوری زندگی می کنیم که فقر گسترده زندگی نیم نفوس آن را با خطر جدی از هم پاشیدن مواجه ساخته و اعضای این تعداد از فامیل ها در کشور ما از یک طرف در درون خانواده ها با هزار و یک خشونت خانوادگی روبه رو بوده و هر روز جنگ، دعوا، لت و کوب و چیغ و سر و صدا زندگی آنها را تلخ ساخته و از جانب دیگر فقر، بیکاری و بالاخره وضعیت بد اقتصادی باعث گردیده تا فرزندان عزیز شان را برای پیدا کردن لقمه ای نان وادار به شاقه ترین کار ها نمی آیند.